

آسیب‌شناسی توصیف فعل مرکب در کتاب‌های دستور زبان فارسی (تعریف و اصطلاحات)

محمد بهنام‌فر* و محمدکاظم ابراهیم‌زاده**

چکیده

توصیف و بررسی فعل مرکب، بخش گسترده‌ای از پژوهش‌های زبان‌پژوهان (دستورنویسان و زبان‌شناسان) را دربرگرفته است؛ ولی گویا همچنان این موضوع در ابهام است. به‌نظر می‌رسد یکی از عوامل این ابهام، روش به‌کاررفته در پژوهش‌هاست. از این‌رو زمینه اصلی این بررسی توصیفی-تحلیلی، آسیب‌های پدیدآمده در روش پژوهش درباره فعل مرکب است که در پنج بخش «تعریف، اصطلاحات، مثال‌ها، ملاک‌ها و دلایل» از کتب دستور زبان پژوهیدنی است. البته در این نوشتار، فقط نتایج بررسی دو بخش نخست بیان شده است. از جمله آسیب‌ها در بخش اصطلاحات، «بی‌توجهی به کاربرد متداول» و «عدم نظام‌مندی اصطلاحات» است که نشان‌دهنده آسان‌گیری زبان‌پژوهان در روش ارائه نتایج است. در بخش تعریف، آسیب‌هایی مانند «عدم جامعیت و مانعیت»، «تناقض تعاریف با مثال‌ها»، «ابهام و بی‌توجهی به نظام مفاهیم دستور زبان» دیده می‌شود. به‌نظر این آسیب‌ها پیامدی از ناشناخته‌بودن فعل مرکب در نزد زبان‌پژوهان است که خود، از نارسایی روش آنان در دو مرحله «گردآوری» و «دسته‌بندی» مایه گرفته است.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌شناسی و نقد دستور، اصطلاحات دستوری، نقد تعریف فعل مرکب، انضمام و ترکیب، دسته‌بندی انواع فعل مرکب

مقدمه

فعل مرکب با همه توصیف‌های ساده و پیچیده و پژوهش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون، همچنان ناشناخته است. چرایی این پدیده پرسش بنیادین این بررسی است: چرا فعل مرکب پس از پژوهش‌های دستورنویسان و زبان‌شناسان، شناخته نشده و دچار توصیف‌هایی گنگ و ناهمخوان شده است؟ در آغاز می‌توان خاستگاه این پدیده را این‌چنین بازجست:

۱. «موضوع» پژوهشی فعل مرکب همانند دیگر موضوع‌های پژوهش در دستور زبان نیست؛ زیرا ویژگی‌های دارد که توصیف آن کاوش بیشتر و ریزبینانه‌تری می‌طلبد؛ از جمله این ویژگی‌هاست گوناگونی افعال مرکب، فراوانی ساخت‌های مشابه

mbehnafar@birjand.ac.ir

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران

mkez72@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (مسئول مکاتبات)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۸

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۴/۲۴

با فعل مرکب و پیوند دوسویه فعل مرکب با صرف و نحو زبان فارسی.

۲. «مبانی» زبان‌پژوهان (دستورنویسان و زبان‌شناسان) درباره فعل مرکب تفاوت‌های ژرفی دارد؛ مانند اینکه ساخت فعل مرکب عنصری واژگانی شده و صرفی است یا تنها در حوزه نحو پدید آمده است (ر.ک: مقداری و صیادی، ۱۳۹۱) و مانند اینکه می‌توان دامنه افعال مرکب را بی‌پایان دانست یا نه (ر.ک: دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۷۷؛ طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۷؛ خزاعی‌فر، ۱۳۸۴: ۲۲؛ ساسانی، ۱۳۹۰: ۱۰۲ و ۱۰۳).

۳. «روش» به‌کاررفته در بررسی‌های زبان‌پژوهان دچار آسیب‌هایی است که در توصیف فعل مرکب بیش از دیگر بررسی‌ها نمایان شده است.

از این میان، آنچه در این متن بررسی می‌شود، خاستگاه سوم است؛ گرچه گاه گوشه‌ای از ویژگی‌های فعل مرکب و مبانی چندگونه زبان‌پژوهان نیز بازنموده می‌شود.^۱ بنابراین هدف اصلی این بررسی توصیفی تحلیلی، یافتن آسیب‌ها در روش زبان‌پژوهان است؛ روشی که برای توصیف فعل مرکب به‌کار گرفته شده و یافته‌های آن در کتاب‌های دستور زبان فارسی ارائه شده است. این «روش» را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «گذر نظام‌مند و جامع و مانع از سه مرحله جمع‌آوری، دسته‌بندی و قاعده‌سازی» (ر.ک: عزوی، ۱۳۹۲: ۹۲-۱۰۱). برپایه جست‌وجوی انجام‌شده، درباره آسیب‌شناسی روش پژوهش در فعل مرکب، اثری به پایان نرسیده یا ارائه نشده است.

اهمیت و ضرورت

چگونگی توصیف فعل مرکب در شماری از پدیده‌ها و گفت‌وگوهای زبانی کارگر است؛ از جمله آنها کتب آموزش زبان و ادبیات فارسی در آموزش و پژوهش است (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۶ و ۶۷) که گاه با یافته‌های جامعه علمی دانشگاهی ناهمخوان است و گاهی دچار کاستی‌هایی شده است (ر.ک: نجفی‌پازوکی، ۱۳۸۹؛ کرمی، ۱۳۸۶؛ رضایی و اکبری، ۱۳۹۳: ۳۲۰۷ و ۳۲۰۸)؛ همچنین است نمایه‌سازی افعال مرکب در فرهنگ‌ها که چه برای فرهنگ‌نویسان (ر.ک: خزاعی‌فر، ۱۳۸۴) و چه برای زبان‌آموزان (محمدابراهیمی و فرقانی‌فرد، ۱۳۸۹؛ جلائی، ۱۳۹۳: ۱۶۴۳) نکته‌ای برجسته است.^۲ افزون‌براین، از آنجاکه ویراستاران به کاربرد فاصله درون‌کلمه‌ای^۳ در مصدرهای مرکب (فرهنگستان زبان و ادب، ۱۳۸۹: ۴۱؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۶۲) و نزدیک‌کردن اجزای این افعال (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲۴۹) توصیه کرده‌اند، دستیابی به توصیفی روشن‌تر از افعال مرکب، زمینه یکدستی و آسان‌فهمی متون ویراسته را فراهم می‌آورد. پیامد دیگر این ناشناختگی، در نابسامانی پژوهش‌های دانشجویی درباره فعل به چشم می‌آید. اگرچه بخشی از توان و زمان پژوهشگر برای بازشناسی و گردآوری دیدگاه‌ها درباره فعل مرکب می‌گذرد، دستاورد شایسته‌ای از این بخش از پژوهش آنان ارائه نمی‌شود؛ مانند اینکه گاه در گفتاری کوتاه، از دیدگاه‌ها، مقاله‌ها و محققان صاحب‌نظر یاد می‌شود (ر.ک: رضایی و اکبری، ۱۳۹۳: ۳۰۲۸) و گاه به بازگویی تعریف آنان بسنده و شناسایی فعل مرکب به خواننده واگذار می‌شود (ر.ک: سالاری و بهره‌ور و موسوی، ۱۳۹۳: ۳۶۴۵؛ رفیعی‌جیردهی، ۱۳۹۳: ۳۴۴۵) که هیچ‌یک از آنها با اصول پژوهش‌سازگار نمی‌نماید. بنابراین توصیف نارسای زبان‌پژوهان از فعل مرکب، در کارآمدی آموزش زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی، ویرایش متون و پژوهش‌های دستور زبان، پرسش‌ها و پیامدهایی جالب‌توجه به‌جا گذاشته است.

روش

در این بررسی، برای کاوش در روش زبان‌پژوهان، از آنچه در کتب دستور زبان آمده است، بهره گرفته می‌شود که می‌توان آنها را در پنج بخش گنجاناد: ۱. تعریف، ۲. اصطلاحات، ۳. مثال‌ها، ۴. ملاک‌ها و ۵. دلایل. البته در این نوشتار، تنها به دو بخش

نخست (تعریف و اصطلاح‌ها) پرداخته می‌شود.

گمان می‌رود که آسیب‌پذیری هر یک از این بخش‌ها، به سبب خرده‌ای در روش زبان‌پژوهان بوده است، خرده‌ای که ممکن است در یکی از سه گام «گردآوری»، «دسته‌بندی» و «قاعده‌سازی» پدید آمده باشد. البته هرآنچه به نام آسیب شناخته می‌شود، به یک گونه نیست؛ زیرا آسیب‌ها در پی نادیده‌گرفتن شروطی پدید می‌آید که در دو دسته گنجانده می‌شود:

الف) شروطی که پایبندی به آنها، چه در هنگام بررسی و در هنگام ارائه یافته‌ها بایسته است که خود دو گونه است؛ «بایدها»، مانند جامعیت و مانعیت، کارایی، روشنی و رسایی و واقع‌نمایی (سازگاری با واقعیت‌های کاربردی زبان)؛ «نبایدها»، مانند تناقض درونی، مردودبودن علمی (بی‌پاسخ‌گذاشتن نقدها) و غرض‌ورزی.

ب) شروطی که پایبندی به آنها شایسته است و از دسته الف اهمیت کمتری دارد؛ «شایدها»، مانند پیوند بیرونی یافته‌ها با پیش‌دانسته‌های مخاطب و با یافته‌های گذشته جامعه علمی و همچنین پیوند درونی یافته‌ها با دیگر مباحث دستوری؛ «نشایدها»، مانند تکروری بی‌پیشینه، کاربرد الفاظ چندمعنایی در اصطلاح‌ها و تعریف.

روشن است که این شروط همواره از نگاه خواننده‌ای کاویده می‌شود که متن ارائه‌شده زبان‌پژوه را خوانده و دریافته است و خود، کاربر یا پژوهشگر زبان است.

دامنه بررسی

در این نوشتار، هر زنجیره فعل‌دار دوکلمه‌ای (ساده، مشتق یا مرکب) که ممکن است بنابر دیدگاه مرکب باشد، «فعل مرکب» پنداشته شده است. بنابراین، فعل‌های پیشوندی و عبارت‌های فعلی در گستره این بررسی گنجانده نشده است. البته با توجه به دیدگاه‌های گوناگون زبان‌پژوهان در این باره، شروطی مانند «جامعیت و مانعیت» برپایه دیدگاه نویسنده هر کتاب بررسی شده است.

ظاهراً کتاب‌های دستور به سبب تلاش نویسنده برای اختصار و کلی‌گویی، دچار آسیب‌های بیشتری شده است؛ ازین‌رو از بررسی مقاله‌ها چشم‌پوشی شده و صرفاً از یافته‌های این آثار بهره گرفته شده است. کتاب‌های بررسی شده کم‌شمارند که به ترتیب تاریخ ذکر می‌شود:

- منهاج‌الطلب (زینمی شندونی چینی، ۱۳۸۸. چاپ اول: ۱۰۷۰)؛
- دستور زبان فارسی (خیامپور، ۱۳۷۵. چاپ اول: ۱۳۳۳)؛
- دستور زبان فارسی معاصر (لازار، ۱۳۹۳. چاپ اول به زبان فرانسه: ۱۹۶۵م/۱۳۳۳ش. چاپ اول ترجمه: ۱۳۸۰)؛
- دستورنامه (مشکور، ۱۳۶۶. چاپ اول: ۱۳۳۸)؛
- دستور جامع زبان فارسی (همایونفرخ، ۱۳۶۴. چاپ اول: ۱۳۳۸)؛
- دستور زبان فارسی (قریب و همکاران، ۱۳۶۳. چاپ اول: ۱۳۴۴)؛
- دستور مفصل امروز (فرشیدورد، ۱۳۹۲. چاپ اول: ۱۳۴۸)؛
- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی (باطنی، ۱۳۹۲. چاپ اول: ۱۳۴۸)؛
- دستور زبان فارسی (خانلری، ۱۳۹۲. چاپ اول: ۱۳۵۱)؛
- دستور سودمند (مرزبان راد، ۱۳۶۸. چاپ اول: ۱۳۵۷)؛
- دستور زبان فارسی (شریعت، ۱۳۶۷. چاپ اول: ۱۳۶۴)؛
- دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰. چاپ اول: ۱۳۶۴)؛
- رساله در صرف و نحو زبان فارسی (کرمانی، ۱۳۶۵)؛

- دستور زبان فارسی ۲ (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲. چاپ اول: ۱۳۶۷)؛
- دستور زبان فارسی (۱) (وحیدیان کامیار، ۱۳۹۰. چاپ اول: ۱۳۷۹)؛
- دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی (طیب‌زاده، ۱۳۹۳. چاپ اول: ۱۳۹۱).^۴

مسئله‌ها و فرضیه‌ها

برپایه آنچه گذشت، مسئله اصلی این بررسی، آسیب‌های روش پژوهش زبان‌پژوهان درباره فعل مرکب است که در این نوشتار همسان با دو بخش «تعریف» و «اصطلاحات»، با دو مسئله فرعی پی گرفته می‌شود؛ هرچند می‌توان با افزودن هر یک از سه مرحله جمع‌آوری، دسته‌بندی و قاعده‌سازی یا هر یک از شروط یادشده، پرسش‌های فرعی‌تر فراوانی فهرست کرد. گمان می‌رود که در هیچ‌یک از این آثار «تعریف دقیق و روشنی از فعل مرکب» یافت نشود و این آسیب به سبب «نبود فعالیت‌های میدانی» و «بی‌توجهی به پیکره واقعی زبان» پدید آمده باشد؛ اما در کاربرد اصطلاح‌های فعل مرکب، نوعی یکدستی به چشم می‌آید.

۱. تعریف فعل مرکب

تعریف را کلید هر گونه کار علمی دانسته‌اند (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۰۹). بنابراین پیش از بررسی اصطلاحات، فعل مرکب در این بخش و اجزای آن در بخش دوم تعریف می‌شود. تعریف‌های بررسی شده را می‌توان در چهار گروه جای داد. در این بخش پس از گزارش و تبیین هر گروه از تعریف‌ها، میزان انطباق آن با مفهوم و دامنه فعل مرکب سنجیده می‌شود.

۱.۱. ترکیب‌مندی فعل مرکب

گروهی به بیان ترکیب‌مندی فعل مرکب بسنده کرده‌اند؛ گرچه درباره شمار و نام اجزای آن دیدگاه‌های گوناگونی دارند؛ برخی آن را ترکیب دو لفظ (زینمی، ۱۳۸۸: ۳۷)، دو سازه نحوی (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۰: ۱۳۸) یا دو واژه مستقل (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۱) عنوان کرده‌اند؛ برخی به ترکیب سازه غیرفعلی (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۰) یا جزئی دیگر (افراشی، ۱۳۹۱: ۱۳۰ و ۱۳۱) با سازه فعلی و اضافه شدن اسم یا صفت یا عنصری دیگر به فعل (باطنی، ۱۳۹۲: ۷۹) اشاره کرده‌اند و گروهی نیز درباره این ترکیب چنین گفته‌اند: دو یا چند کلمه (قریب و همکاران، ۱۳۶۳: ج ۲: ۳۷ و ۳۸؛ مشکور، ۱۳۶۶: ۷۳؛ مرزبان راد، ۱۳۶۸: ۷۷) یا جزء (شریعت، ۱۳۶۷: ۹۷؛ فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۳؛ باطنی، ۱۳۹۲: ۷۹) یا تکواژ مستقل (وحیدیان، ۱۳۹۰: ۵۷) یا واژه و واژک (عشوری، ۱۳۸۴: ۴۹).

انتظار می‌رود آنان که از «لفظ»، «جزء»، «سازه» یا «واژک» بهره گرفته‌اند، افعال پیشوندی را نیز فعل مرکب بشمارند؛ ولی همواره اینگونه نبوده است: زینمی «لفظ» را به کار برده و تنها از دو فعل «سپاس کرد و ترک گفت» یاد کرده است (زینمی، ۱۳۸۸: ۳۷). همچنین انتظار می‌رود که دیگران با کاربرد «کلمه» یا «واژه»، از دامنه فعل‌های مرکب بکاهدند؛ ولی اینگونه نبوده است: مشکور و نویسندگان دستور پنج استاد از «دو یا چند کلمه» بهره گرفته‌اند، ولی «برداشتن» را جزو نمونه‌های فعل مرکب آورده‌اند (قریب و همکاران، ۱۳۶۳: ج ۲: ۳۷ و ۳۸؛ مشکور، ۱۳۶۶: ۷۳) که با تعریف آنان سازگار نمی‌نماید؛ بنابراین می‌توان گفت این تعریف‌ها با مثال‌ها در تناقض است و دیدگاه زبان‌پژوه را بیان نمی‌کند.

همچنین گمان می‌رود آنان که قید «نحوی» یا «مستقل» را افزوده‌اند، ناگزیر آن را برای محدود کردن تعریف به کار برده‌اند ولی اینگونه نبوده است؛ مشکوٰۃ‌الدینی از «سازه نحوی» نام برده است، ولی در فهرستی که در پایان کتاب از اصطلاحات زبان‌شناسی به دست می‌دهد، تنها از سازه^۱ و سازه‌های واژگانی^۱ نام می‌برد (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۰: ۲۱۱) و برپایه خوانش

^۱. constituent

نگارنده، در هنگام تبیین فعل مرکب نیز اشاره‌ای به دلیل افزودن این قید نکرده است؛ بنابراین به نظر تعریف وی کارآمد نیست؛ چراکه «تعریف باید از آنچه تعریف می‌شود، روشن‌تر باشد» (مظفر، ۱۳۸۷: ۹۶؛ فلبر، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

وحیدیان نیز همانند مشکوٰۃ‌الدینی در تعریف فعل مرکب، قیدی افزوده و اجزای فعل مرکب را «تکواژ مستقل» گفته است. به نظر می‌آید این اصطلاح به جای «تکواژ قاموسی» به کار رفته که تکواژی دارای کاربرد و معنای مستقل است (ر.ک: وحیدیان، ۱۳۹۰: ۸). برپایه این برداشت، تعریف وحیدیان، فعل‌های دارای وند اشتقاقی را دربرنمی‌گیرد و دیگر نمی‌توان افعالی مانند «فروگذار کردن» یا عبارت‌های فعلی مانند «ابرو در هم کشیدن» (همان: ۵۹ و ۶۰) را در شمار مصادیق این تعریف دانست؛ مگر آنکه به جای استفاده از «تکواژ مستقل»، فعل مرکب را فعلی بدانیم که از نظر «تکواژشناسی» مرکب است (توک، ۱۳۶۳: ۱۲۷) تا هر دو تکواژ دستوری و قاموسی را دربربگیرد و افعالی مانند گوش دادن و سرآمدن نیز «فعل مرکب» دانسته شود (همان)؛ هرچند این تعریف نیز بسیار فراگیر است.

طیب‌زاده قید «مستقل» را افزوده و از «واژه مستقل» بهره گرفته است، شاید به نظر آید وی این قید را برای خارج کردن افعال پیشوندی به کار برده است، ولی از آنجاکه در جایی دیگر واژه و تکواژ را در برابر هم نهاده (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۹)،^۹ به نظر از «استقلال واژه» مفهوم دیگری را خواسته که بیان نشده است؛ هرچند در ادامه آمده است: «واژه اول اسم یا صفت یا قید، واژه دوم فعل است» (همان: ۸۱).

تعریف‌های گنجانده شده در این گروه، بسیار فراگیر است و گاه افعال مجهول و افعال زمان‌هایی مانند ماضی بعید، ابعده، التزامی و ماضی و مضارع مستمر را هم در برمی‌گیرد (ر.ک: انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۵۲-۶۱)؛ تا آنجاکه برپایه برخی از آنها، ممکن است فعلی مانند «نوشتند» هم فعل مرکب نامیده شود؛ چراکه از دو تکواژ تشکیل شده است (ر.ک: همان: ۱۲)؛ اگرچه به کمک پیش‌دانسته‌های خوانندگان، هدفمندی مثال‌ها و چینش جستارهای دستوری در کتاب، کمتر چنین معنای فراگیری برداشت می‌شود؛ مضاف بر آنکه توک برای جلوگیری از این برداشت، یادآور می‌شود که این تعریف افعالی مانند «خورده شد» و «پا شد» را نیز دربرمی‌گیرد ولی این دو فعل، با فعل مرکب متفاوت است (توک، ۱۳۶۳: ۱۳۲ و ۱۳۳)؛ همچنان که نویسنده *منهاج‌الطلب* برای جلوگیری از چنین برداشتی، قید «نزدیکی معنایی دو جزء» را به تعریف فعل مرکب می‌افزاید (زینمی، ۱۳۸۸: ۳۷).

به‌هررو به‌نظر می‌آید تعریف این گروه به تنهایی از عهده شناساندن و مرزبندی فعل مرکب برنمی‌آید و ترکیب‌هایی را دربر می‌گیرد که فعل مرکب نیست؛ بنابراین اصل «مانعیت» رعایت نشده است؛ درحالی‌که می‌توان به نشانه‌هایی از همراهی منطق‌دانان و اصطلاح‌شناسان در این باره دست یافت (مظفر، ۱۳۸۷: ۹۵؛ فلبر، ۱۳۸۱: ۲۱۷).

۲. ۱. تک‌معنایی بودن فعل مرکب

گروهی دیگر افزون بر ویژگی «ترکیب» در ساختمان این فعل، از تک‌معنایی بودن دو جزء یاد کرده‌اند (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۰: ۱۴۰؛ خیامپور، ۱۳۷۵: ۶۹؛ خانلری، ۱۳۹۲: ۱۷۷؛ خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۲۳۹؛ باطنی، ۱۳۹۲: ۷۹؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷؛ محمدابراهیمی و فرقانی فرد، ۱۳۸۹: ۱۳۸). نجفی پازوکی این افزوده را تبیین‌کننده مفهوم «ترکیب» می‌داند و آن را برای تکمیل تعریف وحیدیان پیشنهاد می‌دهد: «منظور از ترکیب شدن آن است که اجزای فعل مرکب درهم آمیخته شده و از مجموع آن معنی واحدی دریافت شود» (نجفی پازوکی، ۱۳۸۹: ۸۴). حال می‌توان پرسید که آن معنای واحد چیست؟ در این باره دو احتمال به نظر می‌آید.

۱. ۲. ۱. احتمال اول: هم‌معنایی فعل مرکب با فعلی ساده

خانلری، مشکوٰۃ‌الدینی، خطیب‌رهبر و انوری به‌روشنی منظور از تک‌معنایی بودن را «برابر شمردن برخی مصدرهای مرکب

^۱. lexical formatives

با مصدرهای ساده» بیان کرده‌اند؛ به گونه‌ای که آن مصدر ساده، در بیشتر نمونه‌ها با جزء غیرفعلی مصدر مرکب، هم‌ریشه است؛ مانند شتاب‌کردن و شتافتن (خانلری، ۱۳۹۲: ۱۷۷)؛ فریب‌دادن و فریفتن (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۰: ۱۴۰؛ باطنی، ۱۳۹۲: ۷۹)؛ رسته‌شدن و رستن (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۱۴۰) طلب‌کردن و طلبدن (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۸)؛ به جز دو نمونه: «آخرشدن معادل انجامیدن و رنجه‌داشتن معادل آزردن» (خانلری، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

خیامپور برای تبیین تک‌معنایی از زبان‌های عربی و فرانسه کمک گرفته است: «نگاه‌کردن» معادل «نَظَر» و «regarder»؛ «دادزدن» معادل «صُراخ» و «crier» (خیامپور، ۱۳۷۵: ۶۹ و ۷۰). تبیین این دیدگاه و داوری درباره آن، نیازمند دست‌کم آگاهی به چند زبان است که از این قلم برنمی‌آید.

نخستین احتمال درباره معنای واحد، داشتن مترادف در افعال ساده دانسته شد. از این احتمال، برداشت می‌شود که هر ترکیب فعل‌داری که بتوان آن را در زبان فارسی یا زبان‌های دیگر، با لفظی تک‌جزئی بیان کرد، فعلی مرکب است. کارایی و روشنی این تعریف را می‌توان با دو پرسش آزمود. نخست آنکه آیا هر یک از افعال مرکب را می‌توان در برابر یکی از افعال ساده زبان فارسی نهاد؟

برای این پرسش می‌توان از یافته‌های پژوهشی دیگر بهره گرفت. عشوری کاربرد فعل‌های مرکب را ستمی ناروا به زبان فارسی می‌داند و در پایان کتابش، فهرستی از افعال مرکب را همراه با برابری‌های نغز [= ساده] آن آورده است (عشوری، ۱۳۸۴: ۴۵۳-۵۷۶)؛ ولی با همه تلاش وی، برخی افعال مرکب، برابر روشنی از افعال ساده نداشته‌اند که در متن آن کتاب، با نشانه «؟» برجسته شده است؛ از جمله آنهاست: آمار گرفتن: آماریدن، اخته کردن: اختن و آختن، ازدواج کردن زنی را: گرفتن، ایرادگرفتن و انتقادکردن: فروسنجیدن، پیوندزدن: پیوندیدن، نشت کردن: تراویدن و نمیدن، گیردادن: درپیچیدن (همان).

در این میان، دو نکته برجسته می‌شود: نخست آنکه برای شماری از افعال مرکب، نمی‌توان فعل ساده‌ای از هم‌ریشه‌های جزء غیرفعلی یافت؛ چراکه آن جزء، وام‌واژه‌ای از زبانی دیگر است، همانند تلفن کردن و حرف‌زدن؛ دوم آنکه برابری‌های ساده شماری از افعال مرکب، برابری نامتداول یا مبهم است که بیشتر نمونه‌های آن بیان شد، یا معنایی دیگر دارد؛ مانند «پکیدن» و «غریدن» که به معنای «پک‌زدن» و «غرزدن» نیست (صدری‌افشار، ۱۳۹۳: ۳۰۱، ۹۱۳ و ۹۱۵) یا کاربردی دیگر دارد: «فریفتن» و «شوتیدن» که به ترتیب در گونه‌های ادبی و محاوره زبان به کار می‌رود و کاربردی یکسان با «فریب‌دادن» و «شوت کردن» ندارد. بنابراین به دشواری می‌توان گفت که هر فعل مرکب، با فعلی ساده در زبان فارسی هم‌معناست. بر این پایه، تعریف پیش‌گفته همه افعال مرکب را دربرنمی‌گیرد و جامعیت ندارد.

پرسش دوم برای آزمایش کارایی و روشنی این تعریف این گونه است: آیا هر ترکیبی که با فعل ساده‌ای هم‌معناست، فعل مرکب است؟ هرچند فهرست کاملی برای پاسخ‌گویی به این پرسش در دست نیست، در میان فعل‌های برابرنهاده، نمونه‌هایی مانند «هراس ایجاد کردن: هراسانیدن» نیز یافت می‌شود (همان: ۵۶۱) که از دیدگاه برخی، نه فعل مرکب دانسته می‌شود و نه عبارت فعلی. بنابراین شایسته است پرسش دوم را با توجه به دیدگاه هر یک از زبان‌پژوهان پاسخ گفت.

خانلری (۱۳۹۲: ۱۷۸) و مشکوٰۃ‌الدینی (۱۳۷۰: ۱۴۱) عبارت‌های فعلی را نیز فعل مرکب می‌شمارند؛ ولی گروهی دیگر گستره فعل مرکب را از عبارت فعلی جدا می‌کنند و فعل را چهار گونه «ساده، مرکب، پیشوندی، عبارت‌فعلی» می‌دانند؛ از جمله آنها انوری و خطیب‌رهبر است. اینان برای جلوگیری از گسترش تعریف فعل مرکب به عبارت‌های فعلی، دامنه تعریفشان را با اشاره به شمار اجزای فعل (خیامپور، ۱۳۷۵: ۶۹) یا افزودن قید «کلمه» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷) یا «کلمه مستقل» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۲۳۹) محدود کرده‌اند و پس از آن، به توصیف یا نام‌گذاری دو جزء پرداخته‌اند. داوری این شیوه تعریف که از نمونه‌های «تعریف به اجزاء» است (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۱۳)، با بررسی تعریف هر یک از اجزاء به دست می‌آید؛ بنابراین باید پرسید که آیا تعریفی که از دو جزء بیان کرده‌اند، اجزای عبارت‌های فعلی را دربرنمی‌گیرد. در ادامه

دیدگاه هر یک از زبان‌پژوهان کاویده می‌شود.

انوری و خطیب‌رهبر با اشاره به یک‌کلمه‌ای بودن جزء غیرفعلی، از شمول آن به عبارت فعلی و مانند آن جلوگیری کرده‌اند؛ ولی آنچه هر یک از آنان، دربارهٔ ویژگی‌های دو جزء گفته‌اند، به گونه‌ای است: انوری از نقش‌ناپذیری فعلیاری [=جزء غیرفعلی] نام برده (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷) و خطیب‌رهبر به مقولهٔ صرفی (اسم یا صفت) و صرف‌ناپذیری آن پرداخته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۲۳۹). از این میان به نظر بیان خطیب‌رهبر شناختی روشن‌تر و آزمون‌پذیرتر ارائه کرده است (ر.ک: ۱. ۴). باین‌همه وی از افعال مرکب سه‌جزئی نیز یاد می‌کند که با دسته‌بندی چهارگانه وی سازگار نمی‌نماید؛ مانند «دم در کشیدن، سر در آوردن» (ر.ک: همان: ۲۴۱).

خیامپور، فعل‌های پیشوندی را نیز فعل مرکب می‌نامد؛ از این‌رو با اشاره به دوجزئی‌بودن فعل، از گسترش آن به عبارت‌های فعلی پیشگیری کرده است؛ ولی گویا به دو دستهٔ فعل‌های مرکب و ساده بسنده کرده و اشاره‌ای به عبارت‌های فعلی نکرده است (ر.ک: خیامپور، ۱۳۷۵: ۶۸-۸۷).

بنابر آنچه گذشت، می‌توان مانعیت تعریف گروه نخست را برپایهٔ این احتمال پذیرفت؛ هرچند در برخی آثار، بنابر دیدگاه زبان‌پژوه، عبارت‌های فعلی را نیز دربر گرفته است.

۱. ۲. ۲. احتمال دوم: یک‌معنایی‌بودن فعل مرکب در میان کاربران زبان

ممکن است منظور از «معنای واحد» مفهومی دیگر مانند برداشت کاربران زبان باشد که در این صورت، تنها برای کاربران زبان دریافتنی است و در برخی موارد حتی برای آنان نیز شناخت روشنی به دست نمی‌دهد؛ مانند «زمین خوردن» که هر یک از معانی «افتادن» و «به زمین برخورد کردن» را می‌رساند. از این‌رو شاید بتوان گفت ملاک «معنای واحد» ملاک عینی و معتبری نیست (خزاعی‌فر، ۱۳۸۴: ۲۴)؛ چرا که به‌نظر حتی «رفته بودم» را هم شامل می‌شود؛ چون معنای واحدی را می‌رساند. از این‌رو نمی‌توان دربارهٔ دایرهٔ شمول این تعریف برپایهٔ این احتمال سخنی گفت؛ چراکه مفهوم روشنی از «معنای واحد» در دست نیست؛ درحالی‌که دربارهٔ تعریف، قانونی این‌چنین گفته شده است: «تعریف باید از آنچه تعریف می‌شود، روشن‌تر باشد» (مظفر، ۱۳۸۷: ۹۶؛ فلبر، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

بررسی گروه دوم تعریف‌ها به این نتیجه می‌رسد که اگر احتمال اول پذیرفته شود، جامعیت تعریف خدشه‌پذیر است؛ زیرا عبارت‌های فعلی و مانند آن را هم دربرمی‌گیرد و اگر احتمال دوم گفته شود، شناخت روشنی از فعل مرکب به‌دست نمی‌آید. به‌هررو این تعریف نمی‌تواند شناخت مرزبندی‌شده‌ای از فعل مرکب ارائه دهد.

۱. ۳. ۱. اصلی‌نبودن معنای جزء فعلی در فعل مرکب

برخی زبان‌پژوهان، دو ویژگی «ترکیبی‌بودن» و «معنای غیراصولی جزء فعلی» را در تعریف فعل مرکب جای داده‌اند: «خوردن» که به تنهایی معنی آن چیزی خوراکی را از مجرای دهان به شکم فروبردن است. اما در فعل‌های قسم خوردن و... معنی اصلی فعل مقصود نیست بلکه برای صرف‌کردن و پدیدآوردن افعال تازه است که بعضی در زبان مستقلاً موجود نیست» (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۶۹ و ۴۷۰). لازار این تغییر معنا را در همهٔ نمونه‌ها نپذیرفته است: «فعل‌های ساده‌ای که در ساختن فعل مرکب به‌کار می‌روند یا فعل‌های با معنی انتزاعی هستند مانند "کردن، شدن" یا فعل‌هایی با مفهوم ملموس‌تر مانند "دادن، زدن، گرفتن، خوردن" که از این میان، «دستهٔ دوم در حالت ترکیبی بخشی از محتوایی معنایی خود را از دست می‌دهند و گرایشی بدان می‌یابند که عملکردی همچون ابزار سادهٔ اشتقاق فعلی بیابند» (لازار، ۱۳۹۳: ۳۲۸). بنابراین می‌توان پرسید که مقصود از معنای غیراصولی یا ازدست‌دادن بخشی از محتوای معنایی چیست؟ در این‌باره سه احتمال به‌نظر می‌آید.

۱. ۳. ۱. احتمال اول: تهی‌شدن همکرد از موضوع رویدادی

مرادی و کریمی‌دوستان، این خروج معنایی را مهم‌ترین تفاوت فعل ساده و مرکب می‌دانند (مرادی و کریمی‌دوستان،

۱۳۹۲: ۳۱۸؛ مانند اینکه محمول^۱ «پرداختن» در جمله «من پول را پرداختم» دارای سه موضوع «من»، «پول» و «رویداد» است که موضوع^۲ بیرونی، درونی و رویدادی نامیده می‌شود (مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۱۷)؛ ولی در جمله «من پول را پرداخت کردم» این گونه نیست؛ در این جمله دو محمول به کار رفته است: «پرداختن» و «کردن» که از این میان، «پرداختن» همانند جمله نخست دارای سه موضوع بیرونی، درونی و رویدادی است؛ ولی «کردن» دارای دو موضوع بیرونی و درونی به ترتیب «من» و «پرداخت پول» است (همان: ۳۱۸)؛ بنابراین جمله دوم، این گونه است: «من پرداخت پول را کردم»؛ همانند این دو جمله «کاش ایشان قبول زحمت می‌کردند» و «کاش ایشان [این] زحمت را قبول می‌کردند» (همان: ۳۱۷).^۷

گویا «از دست دادن موضوع رویدادی» را بتوان توضیح «خروج از معنای اصلی همکرد» دانست؛ هر چند ممکن است درباره زنجیره‌هایی مانند «غذا خوردن» بتوان دو دیدگاه متفاوت را از این زبان‌پژوهان یافت (ر.ک: همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۶۹؛ مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۱).

۱. ۳. ۲. احتمال دوم: معنزدایی از همکرد

نغزگوی «سازوکارهای دستوری‌شدگی» را در تکوین فعل مرکب کارگر می‌داند (نغزگوی کهن و داوری، ۱۳۹۱: ۲۴۲) و «معنزدایی» را از جمله آنها می‌شمرد. وی درباره همکردهای «زدن، کردن، دادن و گرفتن» به روشنی بحث می‌کند و به «داشتن، کشیدن و خوردن» نیز اشاره می‌کند (همان: ۲۳۹ و ۲۴۰)؛ مثلاً آنچه درباره «زدن» گفته است، همان مقصود همایونفرخ را می‌رساند: «فعل اصلی زدن در معنای قاموسی خود، به معنی مورد اصابت قرار دادن شخصی یا چیزی است... اما همین فعل در جایگاه همکرد فعل مرکب از خصوصیات معنای قاموسی خود تهی می‌شود و در معنای کلی کنش به کار می‌رود: اتو زدن، یعنی انجام عمل اتو کردن» (همان: ۲۳۹).

۱. ۳. ۳. احتمال سوم: بسط استعاری

ساخت فعل مرکب از منظر دبیرمقدم، حاصل هر دو یا یکی از فرآیندهای ترکیب و انضمام است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۹۴ و ۱۸۴). وی در بیان تفاوت‌های این دو از «بسط استعاری» در افعال ترکیبی نام می‌برد؛ بدین گونه که فرآیند ترکیب «زیایی کمتری دارد و فعل مرکب حاصل معمولاً دستخوش بسط استعاری شده است»؛ مانند «گول خوردن» ولی «تشکیل فعل مرکب از طریق انضمام زیاست و فعل مرکب حاصل از نظر معنایی و ارجاعی شفاف است»، مانند «غذا خوردن» (همان: ۱۸۳).

نغزگوی نیز فرآیند «بسط استعاری» را از سازوکارهای دستوری‌شدگی فعل مرکب می‌شمرد ولی آن را جدای از «معنزدایی» این گونه بیان می‌کند: به کارگیری واحدهای عینی برای بازنمایی مفاهیم انتزاعی (نغزگوی کهن و داوری، ۱۳۹۱: ۲۳۸)؛ مانند فعل ساده «زدن» که هر چند برای اصابت کردن به شخص یا شیء است، در هنگام تحول به همکرد، با اسم‌های انتزاعی تری همراه می‌شود، معنایی کلی‌تر می‌یابد و مفهوم فعل را به ترتیب از حوزه‌های شخص به شیء، زمان، مکان و کیفیت انتقال می‌دهد؛ مانند «تلفن زدن، شانه زدن، نی زدن، چرت زدن و...» (همان). همچنین است «یاد گرفتن، اهمیت دادن، دوست داشتن، غوطه خوردن و خجالت کشیدن» که هر یک بر معنایی انتزاعی دلالت می‌کند ولی معنای اصلی همکردهایشان، همراه با متمم عینی [=مفعول صریح شخص یا شیء] به کار می‌رود؛ مانند «غذا را از رستوران گرفتم»، «کتاب را به استاد دادم» و... (همان).^۸

شقایقی نیز به فرآیند انضمام و ترکیب پرداخته است. وی در فهرست دوازده‌گانه‌ای که درباره تفاوت‌های فعل مرکب انضمامی و ترکیبی فراهم آورده است از «هویت واژگانی شفاف» نیز نام برده است. تبیین او نکته‌ای بر بیان دبیرمقدم می‌افزاید: «فعل ترکیبی هویت واژگانی شفاف ندارد و اجزاء آن، به ویژه عنصر فعلی معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و از مجموع

^۱. predicate
^۲. argument

دو بخش سازنده کلمه مرکب، معنایی جدید به دست می‌آید که معنای هیچ‌یک از دو سازه نیست» (شفاق، ۱۳۸۶: ۱۸). به نظر این تبیین با تعریف همایونفرخ (۱۳۶۴: ۴۶۹ و ۴۷۰) سازگارتر است و دربارهٔ افعالی مانند «دست‌زدن» به معنای «جابه‌جا کردن» یا «تغییر دادن» نیز به خوبی روشن است (ر.ک: صدری‌افشار، ۱۳۹۳: ۵۹۵)؛^۹ ولی دربارهٔ افعالی مانند «جنگ کردن» که فعل مرکب ترکیبی است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۷۰)، اندکی پرسش‌برانگیز است و به دشواری می‌توان معنای جدید را معنایی دیگر، به جز معنای اصلی دو سازه «جنگ» و «کردن» دانست؛ زیرا «جنگ کردن» را معادل جنگیدن دانسته‌اند (همان: ۱۶۹؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۸). افزون‌براینکه مصدر «کردن» بیشتر در جایگاه همکرده کار می‌رود (مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۲) و در هنگام ترکیب با کلمه‌ای دیگر [فقط] «جنبهٔ صرفی» به آن کلمه می‌دهد و آن را به فعل تبدیل می‌کند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۸).^{۱۰}

اگر «خروج از معنای اصلی همکرده» را به معنای «بسط استعاری» بدانیم، تعریف همایونفرخ فقط افعال مرکب ترکیبی غیرپیشوندی مانند «دوست داشتن و فریب خوردن» را دربرمی‌گیرد و افعال پیشوندی و مرکب انضمامی را شامل نمی‌شود؛ چرا که افعال مرکب انضمامی مانند «غذا خوردن، کتاب خواندن، ماهی گرفتن و زمین خوردن» هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را حفظ می‌کند (همان: ۱۸۱) و دچار بسط استعاری نمی‌شود. به نظر این توصیف با دیدگاه همایونفرخ نیز سازگار می‌نماید؛ زیرا وی افعال پیشوندی مانند «فراگرفتن» و برخی افعال ترکیبی انضمامی مانند «غذا خوردن» را فعل مرکب نمی‌داند (ر.ک: همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۶۹ و ۴۷۰)؛ هرچند در میان نمونه‌های افعال مرکب در دستور جامع، فعل‌های مرکب انضمامی نیز یافت می‌شود: «زمین خوردن، غصه خوردن» (همان: ۴۷۰ و ۵۲۵؛ ر.ک: دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۷۸). بنابراین می‌توان به جامعیت تعریف این گروه خرده گرفت. از سوی دیگر مانعیت این تعریف نیز بررسی شدنی است: آیا «خروج از معنای اصلی فعل» فقط در فعل‌های مرکب رخ می‌دهد یا چنین تغییری در دیگر زنجیره‌های فعل‌دار نیز یافت می‌شود؟

برای این پرسش می‌توان از دانش بلاغت بهره گرفت؛ کاربرد استعاری فعل و صفت به نام «استعارهٔ تبعیه» خوانده می‌شود (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۹۶) که نمونه‌ای از آن در بیتی از فروغ فرخزاد این‌گونه است: «چشمم به روی هرچه می‌لغزید/ آن را چو شیر تازه می‌نوشید». فعل در هر دو مصراع، ساده می‌نماید (همان)؛ ولی می‌توان عبارت «به‌روی چیزی لغزیدن» را فعل دانست؛ همانند «نقش برآوردن» و «پرفروهستن» در این بیت‌ها: «هزار نقش برآورد زمانه و نبود/ یکی چنان‌که در آینهٔ تصور ماست» و «قضا ز آسمان چون فروهشت پر/ همه عاقلان کور گردند و کر» (ر.ک: همان: ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۷).

تاکنون می‌توان تعریف بسط استعاری و استعارهٔ تبعیه را سازگار دانست؛ ولی تفاوتی به نظر می‌آید: «هجوم آوردن» در معنای استعاری دستورنویسان، «حمله کردن» را می‌رساند؛ ولی در کاربرد استعاری بلاغت‌پژوهان، ممکن است معنای «شدت» را برساند: «از هجوم روشنایی شیشه‌های در تکان می‌خورد» (همان: ۱۹۷). بنابراین نسبت استعارهٔ دستوری و بلاغی چگونه است؟

در این باره می‌توان دو پاسخ داد؛ نخست آنکه استعارهٔ بلاغی کمتر در حوزهٔ زبان معیار رخ می‌دهد، درحالی‌که معمولاً دستور زبان برپایهٔ زبان معیار نوشته می‌شود. بنابراین «استعاره» در دانش‌های دستور و بلاغت، دو مفهوم جداگانه است که تنها در لفظ همسان است؛ همانگونه که از فعل «هجوم آوردن» نیز تفاوت این دو استعاره دریافته می‌شود. نشانهٔ دیگر این تفاوت، آزادی بیشتر اهل زبان در بهره‌گیری از استعاره‌های بلاغی و بازبودن فهرست آن در بلاغت است؛ درحالی‌که بسط استعاری در افعال مرکب، وابسته به کاربرد پیشین اهل زبان است و به نظر آن‌چنان فهرست باز و بی‌کرانه‌ای ندارد. پاسخ دوم آنکه بهره‌گیری از تعبیر «معنای غیراصولی» در کتابی که برای دستور جامع نگاشته شده است، مفهومی فراگیر را پدید می‌آورد که استعاره تبعیه را نیز دربرمی‌گیرد و برپایهٔ آن، ترکیب «پرفروهستن» را که در معنای حقیقی‌اش ترکیبی از مفعول و فعل است، در معنای استعاری آن، فعل مرکب می‌نامد. برای سنجش مانعیت این تعریف، می‌توان مثل‌ها و دیگر زنجیره‌های فعل‌دار برآمده از استعاره را نیز بررسی کرد که در این پژوهش انجام نشده است.

پرسش دیگر درباره این تعریف، روشنی آن است. به نظر هرچند دگرگونی معنای همکرد از ویژگی‌های برجسته فعل مرکب است، تعریف این گروه را نمی‌توان روشن و گویا دانست؛ زیرا اگرچه «خروج از معنای اصلی همکرد» درباره همکرد «خوردن» در فعل‌های «قسم خوردن، فریب خوردن، چوب خوردن، غبطه خوردن، زمین خوردن، غصه خوردن و افسوس خوردن» (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۷۰ و ۵۲۵) روشن است، این دیدگاه درباره برخی دیگر از نمونه‌های بیان شده در دستور جامع، اندکی دور می‌نماید: بیرون رفتن (همان: ۵۲۴)، دور افتادن (همان: ۵۲۶)، دور انداختن و تیر انداختن (همان: ۵۲۸). شاید بتوان این نمونه‌ها را پیامد لغزشی پژوهشی و به سبب گستردگی زمینه بررسی دانست؛ ولی همچنان می‌توان پنداشت که این نمونه‌ها نیز در دیدگاه زبان‌پژوه فعل مرکب نامیده می‌شود و بر جامعیت تعریف پیش‌گفته (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۶۹ و ۴۷۰) خرده گرفت. روشنی و کارآمدی این تعریف از نگاهی دیگر نیز پرسش برانگیز است؛ زیرا شناختن نمونه‌های «خروج از معنای اصلی همکرد» نیازمند دانستن معنا یا معانی اصلی همکردهاست که به نظر مطابق با فرهنگ‌ها نیست. افزون‌براین، دستیابی به معنای اصلی افعالی مانند «کشیدن» دشوار می‌نماید: بردن، رسم کردن، سنجیدن و وزن کردن، حالت کشیدگی به آن دادن (دهخدا: «کشیدن»). بنابراین کارایی و روشنی این تعریف، پیش‌نیازی علمی و عملی دارد: پذیرش اینکه هر فعل فقط یک معنای اصلی (غیراستعاری) دارد و تعیین معنای اصلی هر یک از همکردها.

نکته پایانی درباره این تعریف، جایگاه آن در نظام مفاهیم دستور زبان و سازگاری با دیگر مفاهیم دستوری است؛ چراکه در هر علمی، مفاهیمی بررسی می‌شود که با یکدیگر رابطه‌ای دارند و مجموعه این رابطه‌ها نظام مفاهیم را سامان می‌دهد. از این رو می‌توان پرسید: آیا با گنجاندن این ویژگی در تعریف فعل مرکب، می‌توان شناخت سامانمندی از انواع فعل به دست آورد؟ این پرسش نیازمند بررسی تعریف‌هایی است که همایونفرخ از گونه‌های دیگر فعل فراهم کرده است (ر.ک: همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۲۱۷). پیوستگی تعریف‌ها را می‌توان دست‌کم به کمک بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های فعل مرکب با فعل‌های دیگر و با بهره‌گیری از ساختار دستوری و واژگانی یکسان یا مشابه پدید آورد. این پیوستگی زمینه دستیابی به شناختی نظام‌مند از افعال زبان فارسی را فراهم می‌کند.

می‌توان نتایج بررسی این تعریف را این‌گونه گرد آورد: تغییر معنای همکرد در فعل مرکب، از ویژگی‌های برجسته فعل مرکب است که گنجاندن آن در تعریف، پذیرفتنی و گریزناپذیر است؛ البته از دیدگاه برخی زبان‌پژوهان این پدیده، ویژه افعال مرکب ترکیبی است. از این رو جامعیت این تعریف وابسته به تبیینی است که از «مقصود نبودن معنای اصلی» گفته می‌شود. اگر در این باره اصطلاح «بسط استعاری» گفته شود، شایسته است به پیوند آن با «استعاره تبعیه» در بلاغت پرداخته شود. افزون‌براینها، روشن بودن «معنای اصلی» نیازمند گردآوری کاربردهای ساده فعل‌های همکرد و فروکاستن معانی گوناگون به یک معنای اصلی است که گویا تاکنون انجام نشده است. پذیرش این تعریف، همچنین نیازمند بازبینی در تعریف فعل‌های ساده و پیشوندی و... است تا میزان سازگاری تعریف‌ها با نظام مفاهیم دستوری سنجیده شود و بهبود یابد.

۱. ۴. تصریف‌ناپذیری جزء غیرفعلی در فعل مرکب

برخی دیگر از زبان‌پژوهان بررسی فعل مرکب را در جستار ساختمان فعل ننگ‌جانه‌اند؛ ولی افزون بر اشاره به ترکیبی بودن فعل مرکب، «تصریف‌ناپذیری ذاتی جزء پیش از فعل» را در تعریف جای داده‌اند (کرمانی، ۱۳۶۵: ۱۰) که دو دسته افعال را دربرگرفته است: افعالی که به همراه «افعال مطلقه» ساخته شده‌اند؛ مانند «خوب شد و خوب می‌شود و خوب شو و بد کرد و بد می‌کرد و بد بکن» و گروهی که به همراه «افعال خاصه مناسبه» پدید آمده‌اند: «خواب رفت و خواب می‌رود و خواب رو» (همان: ۱۰ و ۱۱).

در این تعریف، از دو ویژگی برجسته فعل مرکب نام برده شده است. یکی «تناسب میان دو جزء» است که پیش از کرمانی (۱۳۶۵: ۱۰)، زینمی در *منهاج‌الطلب* از آن یاد کرده است (زینمی، ۱۳۸۸: ۳۷). دیگری «تصریف‌ناپذیری جزء غیرفعلی» است

که پس از وی (کرمانی، ۱۳۶۵: ۱۰)، همایونفرخ به «غیرمنصرف» نامیدن فعل مرکب در نظر برخی پژوهشگران اشاره کرده است (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۲۲). کرمانی در این باره می‌نویسد: «بیشتر این ترکیب را با الفاظ عربی کنند؛ زیرا که در اصل کلمه نمی‌تواند تصرفی کنند، مانند خلق کرد و اختیار کرد» (همان: ۱۱) و ناچارند برای کاربرد فعلی، جزئی صرف‌پذیر به آن بیفزایند. البته وی از ترکیب «خواب رفتن» نیز نام برده است (همان).^{۱۱}

ویژگی تصریف‌ناپذیری جزء غیرفعلی، شناخت روشنی از ساختمان فعل در زبان فارسی به دست می‌دهد و فعل ساده را نیز تعریف‌پذیر می‌کند، ولی به نظر با شناخت گروه دوم از فعل مرکب سازگار نباشد؛ چراکه آنان تک‌معنایی بودن فعل مرکب را به کمک معادل‌هایی از فعل‌های ساده و به‌ویژه فعل‌های هم‌ریشه با جزء غیرفعلی می‌جستند؛ مانند «طلب کردن و طلبیدن» (ر.ک: ۱. ۲. ۱)؛ درحالی‌که در تعریف گروه چهارم، جزء غیرفعلی تصریف‌ناپذیر دانسته شده است. از این رو این تعریف، افعالی مانند «رقص کردن، آزمایش کردن، جنگ کردن، خروش کردن» را به سبب تصریف‌پذیری آنها و کاربرد افعال ساده «رقصیدن، آزمودن، جنگیدن و خروشیدن» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۸) دربر نمی‌گیرد و گویا به‌همین سبب همایونفرخ نیز فقط به این دیدگاه اشاره‌ای کرده و آن را نپذیرفته است (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۲۲).

از این توضیح برمی‌آید که جزء غیرفعلی در بسیاری از افعالی که «مرکب» نامیده می‌شود، در زبان فارسی امروز صرف‌پذیر است؛ بنابراین گرچه بتوان این تعریف را در دوران زبان‌پژوهان گذشته پذیرفتنی دانست، امروزه جامع نیست. از سوی دیگر، این تعریف ترکیب‌هایی مانند «باید برویم» را هم دربر می‌گیرد و ویژگی «مانعیت» را نیز ندارد؛ بنابراین می‌توان گفت تعریف گروه چهارم، در فارسی امروز، شرط مهم «سازگاری با واقعیت‌های زبانی» را ندارد.

افزون‌براین ویژگی «تناسب یا نزدیکی معنای دو جزء» به روشنی خواسته زبان‌پژوه را نمی‌رساند؛ هرچند شاید بتوان آن را با تعریف گروه سوم (تغییر معنای هم‌کرد) در پیوند دانست. داوری این ویژگی نیز نیازمند تحلیل معنایی هر یک از اجزای فعل‌های مرکب و مقایسه دامنه معنایی و کاربردی آنهاست که هم‌اکنون در دسترس نیست. به نظر از میان کتاب‌های بررسی شده، تعریف‌های گروه سوم، هرچند با برخی از نمونه‌های یادشده سازگار نمی‌افتد، زمینه مناسبی برای دستیابی به تعریفی جامع، مانع، روشن و برپایه نظامی از مفاهیم دستور زبان فراهم کرده است.

۲. اصطلاحات (گزینش و کاربرد اصطلاح)

از آنجاکه بررسی‌های اصطلاح‌شناختی باید به‌جای اصطلاح، بر پایه مفهوم استوار باشد (فلبر، ۱۳۸۱: ۱۵۶)، در این بخش، ابتدا اصطلاح‌های هم‌معنای به‌کاررفته برای «زنجیره فعلی ترکیب‌یافته از دو جزء» و پس از آن، اصطلاح و تعریف هر یک از اجزای زنجیره بررسی می‌شود.

۲. ۱. فعل مرکب

گویا امروزه اصطلاح «فعل مرکب» از پذیرش و کاربرد همگانی در میان زبان‌پژوهان برخوردار است؛ گرچه گاهی با نام‌های دیگری مانند فعل معین فرعی یا فعل غیرمنصرف (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۵۲۲)، فعل ترکیبی (باطنی، ۱۳۹۲: ۷۸ تا ۸۰)، فعل انضمامی (توک، ۱۳۶۳: ۱۲۷)، فعل گروهی (ساسانی، ۱۳۹۰: ۸۲؛ عشوری، ۱۳۸۴: ۴۹) و گزاره مرکب (البرزی ورکی، ۱۳۷۷: ۷۱) نیز خوانده شده است.

از این میان باطنی، توک و عشوری، به‌همراه اصطلاح پیشنهادی خود، از «فعل مرکب» نیز بهره گرفته‌اند؛ ولی با توجه به پذیرش فراگیر «فعل مرکب» و اهمیت «کاربرد متداول» در اصول اصطلاح‌شناختی (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۳۵) جایی برای تغییر این اصطلاح به نظر نمی‌آید. افزون‌براین، واژه‌هایی که امروزه با دو کلمه «گروه» و «فعل» ساخته می‌شود، بر چندمعنایی اصطلاحات دستوری می‌افزاید که شکل‌گیری و سامان‌یافتگی مفاهیم دستوری و به‌دنبال آن نظریه‌پردازی و ساماندهی اصول

این علم را به چالش می‌کشد (همان: ۶) و گاه زمان و توان زبان‌پژوه را برای مقایسه و تبیین تفاوت‌ها از کف می‌برد (ر.ک: افراشی، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

البته «فعل مرکب» نیز پیشتر معنایی دیگر می‌رسانده است. صاحب *لسان‌العجم* (۱۸۹۹م) فعل «رفته بود» را به سبب گرفته شدن از چند مصدر (رفتن و بودن) مرکب نامیده است (طالقانی، ۱۸۹۹: ۶۵ و ۶۶ نقل شده در جهان‌ختک، ۱۳۷۶: ۵۶)؛ برخی نیز به این چندمعنایی اشاره کرده‌اند (البرزی ورکی، ۱۳۷۷: ۷۱)؛ ولی امروزه این چنین کاربردی از «فعل مرکب» دیده نمی‌شود (همایون، ۱۳۹۴: ۲۲۰).

پیشنهاد دوگانه همایونفرخ، فعل معین فرعی یا فعل غیرمنصرف است که بیشتر در ساختار و نظام اصطلاحی^{۱۲} کتاب دستور جامع پذیرفتنی است (ر.ک: همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۶۹)؛ چرا که «فعل معین» شباهتی به افعال وجه‌ساز می‌رساند (ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۹۲: پانوش ۴۱۵ و خانلری، ۱۳۶۶: ج ۲: ۱۲۷) و اصطلاح «غیرمنصرف» افزون‌براینکه با دامنه افعال مرکب سازگار نمی‌نماید (ر.ک: ۱. ۴)، نیاز به اصطلاح «منصرف» برای افعال غیرمرکب دارد تا در نظام مفاهیم دستور زبان فارسی بگنجد.

۲. ۲. جزء اول

جزء اول در فعل مرکب، فعل نیست؛ مگر در نمونه‌های انگشت‌شماری که دچار تغییر مقوله شده است، مانند «بفرما زدن». این جزء، به دوگونه نام گرفته است: گاهی خواسته زبان‌پژوه تنها اشاره به این جزء بوده و از عباراتی مانند جزء اول (شریعت، ۱۳۶۷: ۹۸)، جزء پیش از فعل (وحیدیان، ۱۳۹۰: ۵۸)، جزء غیرفعلی (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۷۷ و ۱۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۸)، عنصر غیرفعلی (باطنی، ۱۳۹۲: ۱۱۱ و ۱۲۶) جزء اسمی (افراشی، ۱۳۹۱: ۱۳۰؛ لازار، ۱۳۹۳: ۳۲۶ و ۳۳۲)، جزء غیرصرفی (روحانی، ۱۳۹۰: ۶۰) یا سازه غیرفعلی (زعفرانلو و همکاران، ۱۳۹۰: ۴) بهره برده است. گاهی نیز در جای‌جای نوشته خود و به‌هدف اصطلاح‌سازی به کار برده است: فعلیار (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۳؛ انوری: ۲۷)، همراه (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۶، ۹۳ و ۹۵)، پیش‌فعل (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۴۱؛ مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۰؛ سامعی، ۱۳۷۴: ۱۲ نقل شده در ساسانی، ۱۳۹۰: ۸۳) و متمم (باطنی، ۱۳۹۲: ۸۰).

ازاین‌میان، فعلیار و پیش‌فعل، پیوند این اصطلاح را با فعل مرکب به‌روشنی بیان می‌کند و ازاین‌رو سازگاری بیشتری با تعریف این فعل دارد (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۳۶)؛ افزون‌براین واژه «همراه» در مقوله‌های صفت، قید و حرف نیز به‌کار می‌رود (صدری‌افشار، ۱۳۹۳: ۱۳۲۵)؛ ولی به‌نظر کاربردهای «فعلیار» و «پیش‌فعل» همانند واژه‌های مشابه، ازجمله «کتاب‌یار» و «پیش‌نیاز» این‌گونه نیست (ر.ک: همان: ۱۰۰۵ و ۳۲۳)؛ چرا که الگوهای «پیش + اسم» و «اسم + یار» اسم‌ساز است (سامعی و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۳، ۷۴ و ۱۵۶)؛ ازاین‌رو دو اصطلاح پیش‌گفته با کاربرد اصطلاحی سازگاری بیشتری دارد.

اصطلاح «متمم» نیز برآمده از گسترش‌پذیری و تجزیه‌پذیری نحوی برخی از زنجیره‌هاست؛ مانند «ترا سوار اتومبیل کرد» و «کتک مفصلی خورد» (باطنی، ۱۳۹۲: ۷۹ و پانوش ۱۲۶)؛ در این دو نمونه، واژه نخست از «سوار کردن» و «کتک خوردن» بخشی از فعل شمرده نمی‌شود؛ چراکه در گروه فعلی گنجانده نمی‌شود (همان).

تعریف جزء اول به نام «فعلیار» باتوجه به دسته‌بندی‌های چهارگانه و دوگانه زبان‌پژوهان، گوناگون است؛ برخی آن را ویژه یک کلمه (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷) و برخی مشترک میان کلمه، نیمه‌کلمه و گروه دانسته‌اند (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۳) که هر یک از آنها در جای خود پذیرفتنی است.

۲. ۳. جزء دوم

جزء دوم نیز در برخی آثار، با نام‌هایی مانند جزء دوم (شریعت، ۱۳۶۷: ۹۸)، جزء صرفی (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷؛ روحانی، ۱۳۹۰: ۶۰)، عنصر فعلی (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰: ۱۳۸)، جزء فعلی (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۸) و سازه فعلی (زعفرانلو و همکاران، ۱۳۹۰: ۴) خوانده شده که گویا با هدف اصطلاح‌سازی نبوده است؛ البته شماری اصطلاح نیز برای این جزء به‌کار

رفته است: همکرد یا فعل همکرد (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۷؛ خانلری، ۲۳۶۶: ۲/۱۲۷؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲۴۰؛ وحیدیان، ۱۳۹۰: ۵۸؛ طبیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۶، ۹۳ و ۹۵)؛ فعل عمومی (وحیدیان، ۱۳۹۰: ۵۸)؛ فعل سبک (کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷: ۳۶ نقل شده در مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۲)؛ فعل یاور و فعل کمکی (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۴۱۳)، معین فعل یا فعل معین (خانلری، ۱۳۶۶: ج ۲: ۱۲۷) و اسناد (باطنی، ۱۳۹۲: ۸۰).

از این میان «همکرد» پذیرش بیشتری یافته است؛ تا آنجا که در این باره، اصطلاح «همکردشدگی» ساخته شده است و به کار می‌رود (نغزگوی، ۱۳۹۱). می‌توان یکی از عوامل پذیرش این اصطلاح را توضیحی دانست که خانلری از کاربرد کهن واژه «کرد» آورده است و آن را برابر اصطلاح صرفی و نحوی «فعل» دانسته است (خانلری، ۱۳۶۶: ج ۲: ۱۲۷). البته برخی این اصطلاح را روشن ندانسته‌اند و به سبب کاربرد اصطلاحی دیگر این واژه به معنای «مرکب»، آن را نپذیرفته‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۳: ۴۴۵)؛ شاید این دیدگاه برآمده از نارسایی‌های ساخت این واژه بوده است؛ چراکه از جمله رهنمودها در اصطلاح‌سازی، پایبندی به عناصر زنده و معنی‌دار زبان است (فرشیدورد، ۱۳۷۲: ۳۵۴) که گویا در واژه «کرد» یافت نشده است. همچنین است توجه به عناصر قیاسی و فعال زبان (همان: ۳۵۶)؛ زیرا برپایه قیاس این اصطلاح با واژه‌های «همکار»، «همدرس» و مانند آن، باید بتوان «همکرد» را برای جزء دیگر ترکیب (جزء اول) نیز به کار برد؛ درحالی‌که چنین کاربردی به «چندمعنایی» اصطلاح می‌انجامد و با اصول ساخت اصطلاح، سازگار نیست (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۳۴)؛ هرچند با توجه به کاربرد متداول امروز (همان: ۲۳۵) می‌توان از این خرده‌ها چشم پوشید.

پیامد دیگر کاربرد این واژه نابسامانی نظام اصطلاحات دستور زبان بوده است (ر.ک: همان: ۲۳۶)؛ زیرا «همکرد» نیازمند پذیرش واژه‌های مشابه و مرتبط با آن است که برای جزء غیرفعلی فعل مرکب به کار رود، مانند «همراه» (طبیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۶، ۹۳ و ۹۵)؛ ولی به نظر در برخی آثار، به این نکته توجهی نشده و به جای گزینش واژه‌های مرتبط یا مشابه، از «فعلیار» استفاده شده است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۸) که فقط در کنار اصطلاح «فعل یاور» (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۴۱۳) معنا می‌یابد. باین همه، به نظر می‌آید پذیرش همگانی هر اصطلاح، از ویژگی‌های دیگر مهم تراس (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۳۵)؛ گرچه گزینش‌های آگاهانه زمینه‌دستیابی به نظام اصطلاحی روشن‌تری را فراهم می‌آورد.

در تعریف «همکرد» افزون‌بر اشاره به فعل بودن آن، ویژگی‌های دیگری نیز بیان شده است: «معنی اصلی خود را از دست می‌دهند و یا معنی ثانوی پیدا می‌کند یا تنها به عنوان جزء صرفی به کار می‌آید» (خانلری، ۱۳۶۶: ۲/۱۲۷)؛ «آن قسمت از فعل [مرکب] است که در پایان آن، شناسه می‌آید» (وحیدیان، ۱۳۹۰: پانوش ۵۸)؛ هسته فعل مرکب است (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۴۱۳)؛ فعلی که تصور می‌شود از لحاظ معنایی، ضعیف و کم‌رنگ شده است و از لحاظ بار معنایی، به‌تنهایی توانایی کافی برای محمول واقع شدن را ندارد (کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷: ۳۶ نقل شده در مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۲) یا افعالی که با عناصر غیرگزاره‌ای ترکیب می‌شوند و سازه اصطلاح‌گونه‌ای را می‌سازند که در بردارنده یک فعل سبک است و معنی ترکیبی نیز ندارد (کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷ نقل شده در زعفرانلو و همکاران، ۱۳۹۰: ۳).

به نظر می‌آید این تعاریف، دو هدف متفاوت را دنبال می‌کنند: نخست جداسازی فعل همکرد از دیگر افعال و دوم جداسازی جزء فعلی از جزء غیرفعلی به همراه بیان جایگاه آن در ساختمان فعل مرکب.

آنچه از رساله دکتری کریمی‌دوستان نقل شده است، بیشتر در پی جداسازی فعل همکرد از دیگر افعال است و اگر یکی از ویژگی‌های محدودکننده تعریف (ر.ک: فلبر، ۱۳۸۱: ۲۱۲)، مانند «ترکیب با جزء غیرفعلی» به آن افزوده شود، در جای خود، پذیرفتنی می‌نماید. سخنان دیگر را می‌توان تلاشی برای جداسازی جزء فعلی از جزء غیرفعلی دانست؛ بدین‌گونه که «فعل» بودن جزء فعلی را سبب جداسازی آن از جزء دیگر دانسته‌اند و برای تبیین جایگاه همکرد در فعل مرکب به «شناسه‌پذیری» (وحیدیان، ۱۳۹۰: پانوش ۵۸)، «صرفی بودن» (خانلری، ۱۳۶۶: ۲/۱۲۷) یا «هسته بودن» اشاره کرده‌اند

(فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۴۱۳).

از این میان، گویا صرفی بودن و شناسه‌پذیری، مفهومی روشن‌تر و آزمودنی‌تر به دست می‌دهد؛ گرچه می‌توان جایگاه جزء فعلی را هسته معنایی و نحوی فعل مرکب نیز دانست (مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۲).

نتیجه‌گیری

آسیب‌های روش پژوهش به همراه مبانی چندگونه‌ی زبان‌پژوهان و ویژگی‌های فعل مرکب، سه عاملی می‌نماید که به توصیف مبهم این فعل در دستور زبان فارسی انجامیده که از جمله پیامدهای آن ملاک‌های فراوان و گاه ناکارآمد تشخیص فعل مرکب است. در این بخش، به سه پرسش زیر پرداخته می‌شود:

۱. چه آسیب‌هایی در «تعریف» و «اصطلاحات» فعل مرکب در کتاب‌های دستور زبان دیده می‌شود؟
۲. این آسیب‌ها، کاستی کدامیک از سه مرحله «گردآوری»، «دسته‌بندی» و «قاعده‌سازی» را می‌نمایاند؟
۳. چه یافته‌ها و پیشنهاد‌های پژوهشی دیگری، در این زمینه گفتنی و پژوهیدنی است؟

آسیب‌های «تعریف» و «اصطلاحات»

فعل مرکب را با بیان ویژگی‌های گوناگونی تعریف کرده‌اند، از جمله آنهاست: ترکیبی از دو یا چند جزء است؛ همواره یک جزء در این ترکیب، فعل است؛ دو جزء معنای واحدی را می‌رساند؛ معنای جزء فعلی، معنای اصلی آن نیست و جزء فعلی صرف‌ناپذیر است. از این میان تعریف همایون‌فرخ و لازار با بهره‌گیری از «تغییر معنای همکرد»، سازگاری بیشتری با مفهوم فعل مرکب دارد؛ هرچند این تغییر معنا، بیشتر درباره‌ی افعال مرکب ترکیبی، پذیرفتنی است.

تعریف‌های بررسی‌شده، دچار آسیب‌هایی از این دست شده است: بی‌توجهی به دایره‌ی شمول تعریف که در پی آن جامعیت و مانعیت تعریف خرده‌پذیر شده است؛ افزودن بی‌دلیل قید یا به‌کارگیری قیده‌های تعریف‌نشده و کلی؛ تناقض تعریف با مثال‌ها؛ ابهام مفاهیم به‌کاررفته در تعریف، مانند «معنای واحد» و برداشت‌های متفاوت از آن؛ بهره‌گیری از مفاهیمی چندگونه در تعریف هر یک از انواع افعال که نشان‌دهنده‌ی بی‌توجهی زبان‌پژوهان به نظام مفاهیم و اصطلاحات دستور زبان است و با شناخت نظام‌مند خواننده از زبان سازگار نیست.

«فعل مرکب» یگانه اصطلاحی است که از میان دیگر اصطلاحات یافت‌شده، از ویژگی «کاربرد متداول» برخوردار است و آنچه درباره‌ی چندمعنایی بودن آن گفته شده است، در کاربرد امروز دیده نمی‌شود. بنابراین به‌کارگیری دیگر اصطلاحات هم‌معنا، بر شمار اصطلاحات مبهم و چندمعنایی خواهد افزود.

اصطلاح «همکرد» نزدیک به سی سال است که در حوزه دستور زبان به معنای جزء فعلی فعل مرکب به‌کار می‌رود و امروزه ترکیب‌هایی مانند «همکردشدگی» بر پایه‌ی آن ساخته شده است. بنابراین تغییر این اصطلاح، چشم‌انداز روشنی را نمی‌نماید؛ گرچه شماری خرده‌های زبانی و کاربردی درباره‌ی این اصطلاح گفته شده است. تعریف کامل این اصطلاح را می‌توان با اشاره به فعل بودن و صرفی بودن یا شناسه‌پذیری، به دست آورد.

تاکنون برای جزء غیرفعلی فعل مرکب، اصطلاحی گسترش نیافته است؛ البته برخی از «فعلیار» نام برده‌اند و آن را در کنار «همکرد» نهاده‌اند. به نظر می‌آید بهتر است برای روشنی نظام اصطلاحات دستور زبان، نامی مشابه با «همکرد» برای این جزء برگزیده شود. نمونه آن اصطلاح «همراه» است که از سوی پیشینه‌ای همانند «همکرد» ندارد و از سوی دیگر پیوند آن را فعل مرکب نشان نمی‌دهد؛ درحالی‌که «فعلیار» و «پیش‌فعل» این پیوند را به روشنی می‌نمایاند.

در این بررسی، آسیب‌هایی در گزینش و کاربرد اصطلاحات نیز یافت شده است؛ مانند بی‌توجهی به کاربرد متداول و ساخت اصطلاحات هم‌معنا و بی‌توجهی به نظام اصطلاحات دستور زبان.

این یافته‌ها با بخشی از فرضیه بررسی، «نبود تعریف روشن و دقیق از فعل مرکب»، همخوان است؛ هرچند به روشنی نمی‌توان نشانه‌ای از نبود پژوهش‌های میدانی و بی‌توجهی به پیکره‌های واقعی زبان به دست داد.

کاستی‌های روش پژوهش درباره «فعل مرکب»

آسیب‌هایی که درباره «اصطلاحات» یافت شده است، نشان‌دهنده آسان‌گیری زبان‌پژوهان در روش ارائه اطلاعات است که به نظر پس از مرحله قاعده‌سازی انجام می‌شود؛ ولی آنچه درباره «تعریف» بیان شد، گویا پیامد دست‌نیافتن به شناختی جامع از فعل مرکب بوده است. این کاستی همان‌طور که در تعریف‌های ناقص و نارسا نمایان شده است، گمان می‌رود در بررسی آسیب‌شناسانه مثال‌ها نیز آشکار شود؛ چراکه اگر شناخت زبان‌پژوه از فعل مرکب جامع باشد، تعریفی سازگار با آن جامعیت بیان می‌کند؛ ولی اگر شناخت روشنی به دست نیامده باشد، نه تنها تعریف جامعی ارائه نمی‌شود، بلکه مثال‌ها نیز تمام‌نما نخواهد بود. از آنجاکه شناخت درست و جامع، دستاورد دو مرحله «گردآوری» و «دسته‌بندی» داده‌های زبانی است، می‌توان گفت این نابسامانی، ریشه در یکی از این دو مرحله دارد.

پیشنهاد‌های پژوهشی و یافته‌های دیگر

- برپایه یافته‌های این بررسی، گوشه‌ای از آسیب‌های سه بخش دیگر (مثال‌ها، ملاک‌ها و دلایل) نیز پیش‌بینی می‌شود، ولی بررسی هر یک از این سه بخش نیازمند کاری جداگانه است.

- برخی موضوع‌های پژوهشی زبانی در میان زبان‌شناسان و دستورنویسان یکسان است. در این پژوهش‌ها، به سبب جدا بودن فضای علمی، گاهی از اصطلاحات همانند و تعریف‌های گوناگون بهره گرفته می‌شود، بی‌آنکه برای پیوند مسئله‌های مشترک این دو حوزه همکاری کوششی شود. از جمله پیامدهای این دوگانگی، پیوند نیافتن یافته‌های جدید با پیش‌یافته‌های جامعه علمی و پیش‌دانسته‌های خوانندگان است. به نظر می‌آید تدوین فرهنگ تطبیقی اصطلاحات این دو حوزه بتواند اندکی از دودستگی جامعه زبان‌پژوه بکاهد و زمینه همکاری و بهره‌گیری از نتایج یکدیگر را فراهم آورد.

- مدت‌هاست که بررسی فعل مرکب مسئله‌ای پژوهشی است؛ از این رو آثاری که درباره فعل مرکب ارائه شده، در منابع گوناگون و در زبان‌های فارسی و انگلیسی، یافت‌شدنی است؛ از این رو نخستین گام کارساز در این زمینه را می‌توان تدوین فرهنگی انتقادی از این آثار دانست.

- به نظر می‌آید اهمیت نظام اصطلاحات و مفاهیم دستوری در بررسی‌های زبان‌پژوهان آسان گرفته شده است؛ شایسته است در این باره با بهره‌گیری از گزاره‌های دانش‌هایی مانند اصطلاح‌شناسی و منطق، روش هر یک از زبان‌پژوهان بررسی و پیامدهای آن ارزیابی و برجسته شود.

- «بسط استعاری» از کلیدواژه‌های پرسامد در توصیف فعل مرکب ترکیبی است. پیوند این استعاره با آنچه در بلاغت هست، هنوز روشن نیست؛ همچنین از آنجاکه پدیدآمدن چنین تغییری در جزء غیرفعلی مانند «دست» در «دست‌زدن» دور نمی‌نماید، می‌توان نقش تغییر معنایی اجزای فعل مرکب را در ساخت این فعل بررسی؛ چراکه معنای «دست» و «زدن» در جمله «به چاقو دست زنی» گسترش یافته است و هرگونه جابه‌جایی و تماس با هر یک از اجزای بدن و مانند آن را دربرمی‌گیرد.

- در برخی پژوهش‌ها، برای نمایاندن معنای واحد فعل مرکب، فعل‌های ساده‌ای بیان شده که هم‌ریشه با جزء غیرفعلی فعل‌های مرکب است. ولی این شباهت، همواره برآمده از کاربرد و معنایی یکسان نیست. گاهی هر یک از این دو فعل، در گونه‌ای خاص به کار می‌رود؛ مانند «فریفتن» و «شوتیدن» که به ترتیب در گونه‌های ادبی و محاوره زبان به کار می‌رود؛ ولی «فریب‌دادن» و «شوت‌زدن» در گونه‌های دیگر نیز به کار می‌رود؛ همچنان که گاه معنای هر یک از دو فعل، متفاوت است: «پکیدن و پک‌زدن» و «غزیدن و غرزدن».

پی‌نوشت‌ها

۱. به نظر می‌آید مبانی زبان‌پژوهان معمولاً به روشنی گفته و کاویده نمی‌شود؛ نمونه نقد دیدگاه‌ها در مقالاتی درباره نظریه‌های دستور زبان (باطنی، ۱۳۹۲: ۱۳۹۲: ۷-۱۹؛ فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۳۰-۷۰؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲۳۱-۲۶۷) و درباره فعل مرکب (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۵۷؛ فرشیدورد، ۱۳۸۳: ۴۸۳-۳۶۰؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲؛ شقاقی، ۱۳۸۶) در دسترس است.
۲. باتوجه به جایگاه بنیادین فعل در جمله، به نظر می‌آید یادگیری و کاربرد فعل، از گام‌های نخست آموزش زبان است (ر.ک: خواجهوی، ۱۳۸۵: ۲۵) و از آنجاکه در بسیاری از افعال مرکب در زبان فارسی، وام‌واژه‌های عربی، انگلیسی و مانند آن به‌کار رفته است، این‌گونه می‌نماید که شناخت و شیوه بهره‌گیری زبان‌آموز از این افعال، با کارایی آموزش زبان فارسی پیوندی درست و بررسی‌شدنی دارد.
۳. مانند فاصله میان دو جزء «پیش‌بند»، «گول‌زدن» یا «می‌آیم» که برخی آن را «نیم‌فاصله» می‌گویند.
۴. در هنگام بررسی، شماری از کتاب‌های دیگر دستور زبان در دسترس نبود که به ترتیب سال نگارش یا نخستین چاپ، این‌هاست و شایسته بررسی است: دستور سخن نوشته سال ۱۲۸۹ (اصفهانی، ۱۳۹۴: ۸۹ و ۹۰)؛ دستور معاصر زبان دری (نگهت سعیدی، ۱۳۹۲: ۸۲ تا ۸۶) که نگارش آن به سال ۱۳۴۷ باز می‌گردد (همان: ۵)؛ *المراجع فی قواعد اللغة الفارسیة*، چاپ نخست در سال ۱۳۷۵/م ۱۳۵۳ اش (حلیمی، ۱۹۸۶: ۱۳۶ تا ۱۳۹)؛ دستور تاریخی زبان فارسی چاپ نخست در سال ۱۳۷۵ (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۴ و ۲۲۲ تا ۲۲۴)؛ دستور زبان فارسی امروز چاپ نخست در سال ۱۳۸۱ که به‌جز فعل مرکب از «فعل همکردی» نیز نام برده است (ارژنگ، ۱۳۹۴: ۱۶۳ تا ۱۷۰)؛ دستور زبان فارسی بر پایه زبانشناسی چاپ نخست در سال ۱۳۸۸ (علوی‌مقدم و پاشایی، ۱۳۹۴: ۱۰۷ و ۱۰۸)؛ دستور کاربردی زبان فارسی (نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۰۳ تا ۲۰۸)؛ دستور زبان فارسی (بصیریان، ۱۳۹۰: ۱۱۰ تا ۱۱۳)؛ دستور تطبیقی (وفایی، ۱۳۹۱: ۱۱۸ و ۱۷۳)؛ دستور زبان پارسی (فاضل، ۱۳۹۲)؛ دستور تحلیلی زبان فارسی: رویکردی زبان‌شناختی (مؤمنی، ۱۳۹۴: ۴۴ و ۴۵)؛ مقوله‌های زبانی و دستور زبان فارسی (زهره‌وند، ۱۳۹۴: ۱۸۷ تا ۱۹۳) که گزارش واقع‌گرایانه‌تری از فعل مرکب بیان کرده است.
۵. در صفحه ۱۹ این‌گونه آمده است: «... در این روش هر کلمه یا واحد واژگانی خود در نهایت یک گروه است که درون کلمه‌ای گروه مستقلی قرار می‌گیرد، اما عناصری چون کسره اضافه، نشانه مفعولی "را"، و حرف ربط "که" درون گروه مستقل قرار نمی‌گیرند؛ چرا که این عناصر واحدهای واژگانی محسوب نمی‌شوند، بلکه تکواژهایی هستند که نقش‌های خاصی را به برخی از گروه‌های نحوی می‌دهند» (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۹).
۶. نمونه‌های دیگری که به‌نظر عبارت فعلی است و برای پاسخ به این پرسش برجسته می‌نمود: «از پا درآمدن: مردن یا افتادن؛ به قتل رساندن: کشتن؛ به حساب آوردن: شمردن؛ به حرکت درآوردن: جنباندن» (عشوری، ۱۳۸۴: ۴۶۱، ۴۷۴).
۷. افزون‌بر این نکته، مرادی و کریمی‌دوستان در مقاله خود ثابت می‌کنند که [هرچند] همکرد، ویژگی معنایی رویدادی خود را از دست می‌دهد، کاملاً تهی نمی‌شود و گاهی نیز هسته معنایی است؛ مثلاً جملاتی مانند «من اتاق را به او اختصاص دادم» را دارای فعل مرکبی دانسته‌اند که هسته معنایی آن همکرد «دادن» است؛ زیرا می‌توان پیش‌فعل [= جزء غیرفعلی] را کاست و همچنان جمله‌ای دستوری به‌دست آورد: «من اتاق را به او دادم». همچنین همکرد در افعالی مانند «قرض کردن و غذا خوردن» نیز هسته معنایی شمرده شده است؛ چرا که هر یک از آن‌ها را می‌توان نوعی از خوردن یا خوردن شمرد (مرادی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۲: ۳۲۱).
۸. برخی نمونه‌ها به‌نظر خرده‌پذیر می‌آید؛ از جمله «نی زدن، جار زدن، غوطه خوردن».
۹. «دست‌زدن: ۱. لمس کردن (دست نزن، داغ است) ۲. [مجازی] تغییر کمی یا کیفی دادن (کسی به این پولها دست زده؟) ۳. جابجا کردن (دست نزن، بگذار همین جا باشد) ۴. [گفتاری] کف زدن (دست بزیند، عروس می‌خواهد برقصد)» (صدری‌افشار، ۱۳۹۳: ۵۹۵).
۱۰. به نظر می‌آید درباره «جنگ کردن» دیدگاه لازار پذیرفتنی‌تر است. وی فعل‌های مانند «کردن و شدن» را دارای معنایی

انتزاعی می‌داند و درباره آن‌ها سخن از تغییر معنایی نمی‌گوید (لازار، ۱۳۹۳: ۳۲۸) و درباره جزء غیرفعلی نیز می‌نویسد: «در این افعال، معنی اصلی در جزء اسمی [به معنای عام آن: اسم، صفت، قید ...] جلوه‌گر است و نقش عمده فعل که بیش‌و کم معنی اصلی خود را از دست داده، ساختن عبارتی با ماهیت فعلی بر اساس یک اسم است» (همان: ۳۲۶).

۱۱. در فارسی امروز، واژه «خواب» صرف‌پذیر است و «خوابیدن» نیز به کار می‌رود (صدری‌افشار و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۴۸)؛ بنابراین اگر این مصدر در زمان نویسنده رساله صرف و نحو فارسی نیز به کار می‌رفته باشد، گویا لغزشی رخ داده است.
 ۱۲. اصطلاح‌های هر علم را می‌توان برای نشان‌دادن روابط مفاهیم در آن علم به کار گرفت، از جمله آنچه با «استفاده نظام‌مند از عناصر اصطلاحی، منعکس می‌شود؛ مثال: [یکان، دهگان، صدگان، هزارگان...]» (فلبر، ۱۳۸۱: ۲۳۶). روابط مفاهیم ممکن است تقابل، شمول یا مانند آن باشد که می‌توان آن‌ها را با بهره‌گیری از توانایی‌های زبانی در گزینش اصطلاحات نیز نمایاند (درباره انواع روابط مفاهیم نک: همان، ۱۶۱ تا ۱۸۱؛ درباره انواع نظام مفاهیم رک: همان، ۱۸۰ تا ۱۹۸).

منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹). *دستور تاریخی زبان فارسی*، چ هشتم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲. ارژنگ، غلامرضا (۱۳۹۴). *دستور زبان فارسی امروز*، چ هشتم، تهران: قطره.
۳. اصفهانی، حبیب (۱۳۹۴). *دستور سخن*، به کوشش محسن معینی، تهران: چشمه.
۴. افراشی، آریتا (۱۳۹۱). *ساخت زبان فارسی (ویراست ۲)*. چ ۴، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۵. انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن (۱۳۹۲). *دستور زبان فارسی ۲*، ویرایش چهارم، چ ۳، تهران: فاطمی.
۶. باطنی، محمدرضا (۱۳۹۲). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، چ سی‌ام، تهران: امیرکبیر.
۷. البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۷). «نقدی بر مقاله "فعل مرکب در زبان فارسی" از دکتر محمد دبیر مقدم»، *زبان ادب*، شماره ۵، زمستان. صص ۶۹-۸۹.
۸. بصیریان، حمید (۱۳۹۰). *دستور زبان فارسی*، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله.
۹. توک، گلوریاشین (۱۳۶۳). «شکل‌گیری افعال انضمامی (مرکب) در زبان فارسی»، ترجمه ابراهیم جدیری سلیمی، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ش ۱۳۳. صص ۱۲۷-۱۵۲.
۱۰. جلائی، مریم (۱۳۹۳). «آسیب‌شناسی کاربرد فعل در زبان بینابینی فارسی آموزان در کشورهای عربی (در سه سطح مختلف زبان آموزی)»، *مجموعه مقاله‌های نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی*، به کوشش فرامرز آدینه، انتشارات دانشگاه پیام نور، صص ۱۶۳۵-۱۶۴۶.
۱۱. جهان‌ختک، شفقت (۱۳۷۶). *دستورنویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. حق‌شناس، علی‌محمد و همکاران (۱۳۹۲). *زبان فارسی (۲)* - ۲ / ۲۰. چ ۱۶، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۱۳. حلیمی، احمد کمال‌الدین (۱۹۸۶). *المرجع فی قواعد اللغة الفارسیه*، چ ۲، کویت: ذات‌السلاسل.
۱۴. خانلری، پرویز ناتل (۱۳۹۲). *دستور زبان فارسی*، چ ۲۴، تهران: توس.
۱۵. _____ (۱۳۶۶). *تاریخ زبان فارسی*، ج ۲، چ ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. خزاعی فر. علی (۱۳۸۴). «نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ‌نویسی»، *نامه فرهنگستان*، سال ۲، شماره ۷.

صص ۱۸-۲۵.

۱۷. خطیب رهبر، خلیل (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی، تهران: مهتاب.
۱۸. خواجهی، علیرضا (۱۳۸۵). «رویکردی نو به فعل از دیدگاه روان‌شناسی زبان»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی (۷۷)، بهار، صص ۲۳-۲۵.
۱۹. خیامپور، عبدالرسول (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی، چ ۱۰، تهران: کتابفروشی تهران.
۲۰. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). «فعل مرکب در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، چ ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۴۹-۱۹۶.
۲۱. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، چ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲). راهنمای ویراستاری و درست‌نویسی، چ ۳، چ ۱: ۱۳۸۷، تهران: علم.
۲۳. رضایی، محمد و اکبری، آزاده (۱۳۹۳). «فعل در کشف‌المحجوب»، مجموعه مقاله‌های نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، به‌کوشش فرامرز آدینه، انتشارات دانشگاه پیام نور، صص ۳۰۲۱-۳۲۲۳.
۲۴. رفیعی جیردهی، علی (۱۳۹۳). «تجلی "امید" در شعر حافظ»، مجموعه مقاله‌های نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، به‌کوشش فرامرز آدینه، انتشارات دانشگاه پیام نور، صص ۳۳۴۳-۳۳۵۱.
۲۵. روحانی، کمال (۱۳۹۰). «فعل مرکب و راه‌های تشخیص آن»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۱، پاییز، صص ۵۹-۶۳.
۲۶. زعفرانلو کامبوزیا، عالیه کرد و عبدالکریمی، سپیده و آقاگل زاده، فردوس و گلفام، ارسلان (۱۳۹۰). «مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنی‌شناسی مفهومی»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۲ (پیاپی ۶)، تابستان، صص ۱-۱۷.
۲۷. زهره‌وند، سعید (۱۳۹۴). مقوله‌های زبانی و دستور زبان فارسی، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان.
۲۸. زینمی شندونی چینی، محمدبن حکیم (۱۳۸۸). منهاج‌الطلب: کهن‌ترین دستور زبان فارسی، تحقیق و بررسی ابوطالب میرعابدینی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۹. ساسانی، فرهاد (۱۳۹۰). «آیا انضمام و ترکیب در فعل فارسی توجیه‌پذیر است؟»، مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف، به‌کوشش فریبا قطره و شهرام مدرس خیابانی، تهران: اهورا، صص ۸۱-۱۰۶.
۳۰. سالاری، قاسم و بهره‌رو، مجید و موسوی، فاطمه (۱۳۹۳). «گونه‌های هنجارگریزی زبانی در سبک آثار داستانی ابراهیم گلستان»، مجموعه مقاله‌های نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی. به‌کوشش فرامرز آدینه، انتشارات دانشگاه پیام نور، صص ۳۶۴۰-۳۶۶۰.
۳۱. سامعی، حسین (۱۳۷۴). «تکیه فعل در زبان فارسی: بررسی مجدد»، نامه فرهنگستان، سال ۱، شماره ۴، صص ۶-۲۱.
۳۲. سامعی، حسین و همکاران (۱۳۹۳). الگوهای ساخت و اثر در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳۳. شریعت، محمدجواد (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی، چ ۳، تهران: اساطیر.
۳۴. شقاقی. ویدا (۱۳۸۶). «انضمام در زبان فارسی». دستور، شماره ۳، بهمن، صص ۳-۳۹.
۳۵. شمیسا، سیروس (۱۳۹۳). بیان، ویراست چهارم، چ ۳، تهران: میترا.
۳۶. صدری‌افشار، غلامحسین و حکمی، نسرین و حکمی نستر (۱۳۹۳). فرهنگ معاصر فارسی یک جلدی، ویراست چهارم، تهران: معاصر.
۳۷. طالقانی، میرزاحسن بن محمدتقی (۱۸۹۹). لسان‌العجم، بمبئی: بی‌نا.

۳۸. طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۴). «فعل بسیط و مرکب در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، دوره ۷، شماره ۲، شهریور، صص ۲۶-۳۴.
۳۹. طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، چ ۲، تهران: مرکز.
۴۰. عزاوی، نعمه رحیم (۱۳۹۲). روش‌شناسی پژوهش‌های زبان‌شناختی (با تأکید بر زبان عربی)، ترجمه جواد اصغری، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۴۱. عشوری، محمد (۱۳۸۴). نگرشی نو به فعل فارسی، تهران: نشر کوچک.
۴۲. علوی‌مقدم، بهنام و پاشایی، محمدرضا (۱۳۹۴). دستور زبان فارسی برپایه زبان‌شناسی، چ ۴، تهران: لوح زرین.
۴۳. فاضل، نوید (۱۳۹۲). دستور زبان پارسی، تهران: آگه.
۴۴. فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۲). دستور مفصل امروز برپایه زبان‌شناسی جدید: شامل پژوهش‌های تازه‌ای درباره آواشناسی و صرف و نحو فارسی معاصر و مقایسه آن با قواعد دستوری...، چ ۴، تهران: سخن.
۴۵. _____ (۱۳۷۲). «ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی و فنی»، مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۲۶۸-۳۶۱.
۴۶. _____ (۱۳۸۳). فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران: سروش.
۴۷. فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۸۹). دستور خط فارسی، چ ۹، چ ۱: ۱۳۸۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی (نشر آثار).
۴۸. فلبر، هلموت (۱۳۸۱). مبانی اصطلاح‌شناسی، ترجمه محسن عزیزی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۴۹. قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۶۳). دستور زبان فارسی پنج استاد، تهران: انتشارات مرکزی.
۵۰. کرمانی، محمد کریم خان (۱۳۶۵). رساله در صرف و نحو زبان فارسی، تهران: مؤسسه هزارپیشه. چاپخانه سعادت.
۵۱. کرمی، علی (۱۳۸۶). «گسترش‌پذیری افعال مرکب»، آموزش زبان و ادب فارسی، دوره ۲۱، شماره ۱، پاییز، صص ۴۸-۵۳.
۵۲. لازار، ژیلبر (۱۳۹۳). دستور زبان فارسی معاصر، چ ۳، با ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
۵۳. محمدابراهیمی، زینب و فرقانی‌فرد، مرضیه (۱۳۸۹). «آموزش فعل مرکب فارسی به غیرفارسی‌زبانان»، فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»، شماره ۱۶، بهار، صص ۱۳۵-۱۵۴.
۵۴. مرادی، ابراهیم و کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۹۲). «بررسی معنایی فعل مرکب در زبان فارسی»، نشریه ادب و زبان، سال ۱۶، شماره ۳۳، بهار و تابستان، صص ۳۰۵-۳۲۵.
۵۵. مرزبان راد، علی (۱۳۶۸). دستور سودمند، چ ۶، تهران: جهاد دانشگاهی.
۵۶. مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۵۷). «ویژگی‌های نحوی و معنایی فعل‌های مرکب در فارسی»، جستارهای ادبی، شماره ۵۵، پاییز، صص ۵۵۹-۵۸۱.
۵۷. مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، چ ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۵۸. مشکور، محمدجواد (۱۳۶۶). دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، چ ۱۲، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
۵۹. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۷). المنطق، چ ۱۸، قم: اسماعیلیان.
۶۰. مقداری، صدیقه سادات و صیادی، خدیجه (۱۳۹۱). «پدیده انضمام در زبان فارسی»، مقاله‌های هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، چ ۹، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، صص ۸۲۲-۸۳۲.

۶۱. مؤمنی، فرشته (۱۳۹۴). دستور تحلیلی زبان فارسی: رویکردی زبان‌شناختی، تهران: انتشارات سیاه‌رود.
۶۲. نغزگوی کهن، مهرداد و داوری، شادی (۱۳۹۱). «همکردشدگی»، ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان، شماره ۸، صص ۲۲۷-۲۴۴.
۶۳. نگهت سعیدی. محمدنسیم (۱۳۹۲). دستور معاصر زبان دری، با ویرایش محیی‌الدین مهدی، چ ۲، کابل: امیری.
۶۴. نوبهار، مهرانگیز (۱۳۸۹). دستور کاربردی زبان فارسی، تهران: رهنما.
۶۵. وحیدیان کامیار، تقی باهمکاری غلامرضا عمرانی (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی (۱)، چ ۱۳، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۶۶. وفایی، عباسعلی (۱۳۹۱). دستور تطبیقی، تهران: سخن.
۶۷. همایون، همادخت (۱۳۹۴). واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، ویراست دوم، چ ۴، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶۸. همایونفرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴). دستور جامع زبان فارسی، چ ۳، تهران: علمی.
69. Karimi-Doostan, Gholam Hosain (1997). Light verb constructions in Persian (Ph.D. dissertation). Essex University, England.